



روایت زندگی پزشکی که مراعات وضع اقتصادی بیمارانش را می کند

در این مطب پرداخت ویزیت اجباری نیست!

«حالا باید هزارتا آدم ببینی، هزارجا بری تا چشمت به یه آدم مهر بون بیفته. این روزا همه به فکر جیب خودشون هستن...» پیرزن از درد روی پیشانی اش عرق نشسته. حوصله ندارد حرفش را ادامه دهد. انگشت هایش را در پهلویش فرو می کند و نفسی عمیق می کشد. کمردرد چندساعته او را به مطب دکتر کشانده. از فامیل دامادش شنیده اینجا کسی را برای پرداخت ویزیت اجبار نمی کنند و هر چندبار که بخواهد می تواند بدون دادن ویزیت به مطب بیاید. دکتر جعفری زاده، جراح ارتوپد قدیمی، سال هاست روی دیوار ورودی مطبش تابلوی «دادن ویزیت اجباری نیست» را زده است. خودش و خانم منشی می گویند هرروز دو تا سه بیمار رایگان به مطب مراجعه می کنند. دکتر جعفری نزدیک به ۶۰ سال سن دارد و سالم و قیصر هرروز به مطب می آید و بیمارانش را مداوا می کند. می گوید: «این سلامتی و طول عمر برای مداوای بیمارانش یاداشنی است که از اعمال خیرم گرفته ام.» دکتر جعفری در طول مدت عمرش یکبار هم جنس خارجی نخریده و می گوید: «چرا وقتی می توانم به هموطن خودم کمک کنم بروم و پولم را در جیب خارجی ها بریزم. بگذار سودش در جیب یک ایرانی برود.»

«پرداخت ویزیت اجباری نیست.» این جمله در قالب زینتونی رنگ مطب دکتر جعفری زاده، جراح ارتوپد، نصب شده. برخورد طیف های مختلف بیمارانی که وارد مطب می شوند و این جمله را می بینند جالب است. بعضی ها به شوخی و لبخند رو به خانم منشی می گویند که شرایط دادن حق ویزیت را ندارند اما خیلی زود دست به جیب می شوند و اسکناس های ده هزار تومانی را روی میز می گذارند. اما حقیقت این است که تعدادی از آن ها توانایی پرداخت ویزیت ۳۵ هزار تومانی را ندارند و به دلیل بیماری مجبورند به دفعات مختلف به دکتر مراجعه کنند.

منشی مهربان دکتر جعفری زاده می گوید: «ما معمولاً روزی دو تا سه بیمار رایگان داریم. من یا آقای دکتر اگر احساس کنیم بیماری به سختی می خواهد حق ویزیتش را بدهد، آن را به او برمی گردانیم.»

دکتر جعفری زاده عکس پدرش را قاب گرفته و گوشه پنجره گذاشته است. می گوید: «این روزها از روی ظاهر و لباس نمی توان افراد کم بضاعت را تشخیص داد. بعضی ها با لباس و سرووضع مرتب به مطب می آیند ولی توانایی پرداخت ویزیت را ندارند. وقتی این موضوع را متوجه می شوم خودم به آن ها پیشنهاد می دهم که ویزیت ندهند یا اینکه اگر ویزیت را پرداخت کرده باشند به منشی می گویم آن را در پاکت بگذارم و برگردانم.»

او روز افتتاح مطبش این تابلو را بالای میز منشی نصب کرده، می خندد و با آرامش داستان روزهایش را می گوید که دعای خیر بیمارانش راهگشای زندگی اش بوده است. «خدا به من سلامتی داده تا کار کنم.» درباره ارتباط میان ظاهر آدم ها و توانایی پرداخت حق ویزیتشان می گوید: «بعضی آدم ها ظاهر خوبی دارند و لباس های شیک و در بعضی مواقع گرانی هم می پوشند اما توانایی پرداخت هزینه ویزیت مطب را ندارند. مثلاً خانم با شخصیتی می آید و با شرمندگی می گوید: «می شه من ویزیت ندم؟» این طور مواقع خود من بیشتر خجالت می کشم. برای از بین رفتن چنین مسائلی با خودم گفتم این تابلو را به دیوار مطب نصب می کنم تا بیمارانی که واقعا مشکل مالی دارند خجالت نکنند. گاهی به خانم منشی اشاره می کنم یا تلفنی به او می گویم ویزیت فلان بیمار را به او برگردانم. او هم مبلغ را داخل پاکتی می گذارد و داخل راهرو به او پس می دهد. البته من متوجه نمی شوم. بعضی وقت ها منشی می آید و به من می گوید که امروز یکی دو نفر ویزیت ندادند.»

تولیزون مطب یکی از سربال های مناسبی را پخش می کند و زن و شوهری که برای مداوای دست شکسته فرزندشان به مطب آمده اند محو تماشا هستند. درد استخوان ساقی پا، دهان پیرمردی را که گوشه سالن نشسته بسته. بی حوصله به همه نگاه می کند و خیلی زود چشم هایش را می بیند. صدای دکتر از داخل اتاق می آید. توصیه هایش برای پیرمرد ها و پیرزن ها که قند و چربی نخورند و ورزش کنند. صدای پیرمرد می آید که می گوید: «من اگر در شام هر شیم گوشت و برنج نباشد قوه زندگی ام می رود و ضعف می کنم.»

کارمندا از کمردرد گلایه دارند و باز هم درمان قطعی شان در ورزش و درست نشستن روی صندلی های اتاق است.

قصه زندگی آدم ها

صفحه آدم ها جایی برای قصه گفتن است. می خواهیم در این صفحه هفته نامه آتیه نو، قصه آدم ها را برای شما بگوییم. آدم هایی که همیشه پیرامون ما هستند. آدم های معمولی که مثل مادر کارشان موفق می شوند، شکست می خورند، می برند و می بازند. آدم هایی که مثل ما گریه می کنند، می خندند، شادند و گاهی غمگین! آنهایی که مثل ما عاشق می شوند و برای زندگی می جنگند. قصه آدم هایی که ما باشیم در این صفحه نگارش می شود. شما هم اگر کسی در اطرافتان می شناسید که قصه زندگی اش شنیدنی است به ایمیل kimia.kimia@gmail.com پیام دهید و بگویید تا قصه او را بنویسیم.



یکشنبه ۲۸ خرداد ۱۳۹۶ ● شماره صد و هفت

A T I V E H N O

شرخی اینجا باعث شد بیماری ام شدیدتر شود. ماه های اولی که اینجا مشغول شدیم به ما ماسک های مرغوب می دادند اما بعد از مدتی دیگر خبری نبود. خودم برای خرید ماسک باید به شهر بروم و این همیشه ممکن نیست.» او یک روز زندگی اش را در عسلویه این طور تعریف می کند: «نزدیک ساعت ۵ صبح اُتیر کمب به صدا درمی آید. ژنراتورهای برق هم به فاصله کوتاهی خاموش می شوند و خاموشی ژنراتور یعنی بیدارباش اجباری. چون هوا آنقدر گرم است که بیشتر از چند دقیقه در اتاق ها نمی توانی بمانی. مریض باشی یا نباشی باید پاشی و از اتاق بیرون بری. تقریباً یک ساعت وقت داریم سروصورت بشوریم و صبحانه بخوریم. در طول روز به هر پنج کارگر یک کولمن آب یخ می دهند که باید تا شب با آن سر کنند. مثلاً آب تصفیه شده در یاست اما شور و تلخ است. آب برای ما خیلی مهم است. بیشتر کارگرها در بخش خط لوله کار می کنند که از دحام جمعیت و بوی نفت و گاز در آن زیاد است. معمولاً از ساعت ۱۲ تا ۱۵ کسی کار نمی کند. البته به انصاف شرکت و یا سرپرست و یا فوریت کار هم بستگی دارد، چون بعضی وقت ها استراحت تا ساعت ۱۴ است. کارگران همان جا زیر سایه ماشین ها دراز می کشند. بعد از استراحت تا ساعت ۱۸-۱۹ یا ۲۰ کار می کنیم، بستگی به زمستان و تابستان دارد. ۱۰ ساعت کار در روز حتمی است، ولی شده که تا ۱۲ ساعت حتی ۱۵ ساعت هم کار کنیم. البته شب کاری هم هست، چون بعضی کارها مثل بتن ریزی را در گرمای روز نمی شود انجام داد. وقتی کارفرما می گوید کاری باید امروز و فردا تمام شود دیگر ساعت کاری مطرح نیست. در این مواقع بعضی کارگران ۲۴ ساعت یکسره کار می کنند. معمولاً قبل از تاریک شدن با ماشین به کمپ برمی گردیم. موقع برگشتن دیگر همدیگر را نمی شناسیم، چون تمام تن و بدنمان پر از خاک است. آنقدر خسته و کوفته ایم که کسی حال حمام رفتن هم ندارد. شام معمولاً نان و پنیر و هندوانه است که در این گرما خیلی می چسبد. ما معمولاً روز تعطیل داریم و هر کارگر بعد از دو هفته می تواند دو روز مرخصی بگیرد و سری به خانواده یا زن و بچه اش بزند.»

سعید درباره اینکه کارگران عسلویه چطور در آنجا استخدام می شوند می گوید: «ما معمولاً مستقیماً به منطقه عسلویه رجوع می کنیم و می گویم فلان کار را بلدیم و توسط یک شرکت استخدام می شویم. بیشتر کارگران از طریق هم ولایتی هایشان باخبر می شوند و می آیند. البته هر شرکت پیمانکاری یک تعداد کارگر ثابت دارد که سال ها با آن شرکت کار کرده اند. ولی غالباً در محل استخدام می شوند. هیچ شرط و شروط و قانونی هم وجود ندارد. به قرارداد های کاری ما کاغذ سفید می گویند یعنی یک کاغذ سفید که زیرش امضای کارگر است؛ اما راستش حتی چنین کاغذی وجود ندارد. درواقع هر سه ماه اخراج می شویم و دوباره استخدام می شویم. هیچ حق و حقوقی مثل بیمه هم به ما تعلق نمی گیرد. هر وقت هم کارفرما خواست به کلی جوابمان می کند یا با یک چشم بالا انداختن بیرونمان می کند.»

مقداد یکی دیگر از کارگرانی است که مدت هاست در عسلویه کار می کند. او نیز درباره وضعیت ایمنی کار در این منطقه می گوید: «تعدادی از کارگرها هنگام رفت و آمد به عسلویه یا به خاطر سوانح ناشی از کار دچار حادثه می شوند. دست یکی زیر لوله می ماند و انگشت دیگری بین اتصال لوله ها له می شود یا دستشان زیر قطعات ماشین آلات سنگین می ماند و معیوب می شود. وجه دردناک قضیه آن است که گاهی به نظر می رسد برخی از مدیران شرکت ها به حفظ وسایل و تجهیزات بیش از حفظ جان و سلامتی کارگران اهمیت می دهند.»

کارگران عسلویه اگرچه تمام سختی های کار در محیطی صنعتی و پر فشار را می کشند اما رفاقتی عمیق میانشان هست. یکی از دلایلی که بعضی هایشان تا سال ها نمی توانند عسلویه را ترک کنند همین است: جوانی و میانسالی خود را میان لوله های نفت و پتروشیمی می گذرانند در حالی که هر روز به خود نهیب می زنند که باید بروند.



کارگران عسلویه اگر چه تمام سختی های کار در محیطی صنعتی و پر فشار را تحمل می کنند اما رفاقتی عمیق میانشان هست. یکی از دلایلی که بعضی هایشان تا سال ها نمی توانند عسلویه را ترک کنند همین است.

زندگی کارگران ساده ای که در عسلویه کار می کنند چطور می گذرد؟

عسلویه؛ حقوق اولیه کارگران را دریابید

است و مشکلی وجود ندارد اما دلم خون است. متأسفانه در پتروشیمی ها آتش سوزی زیاد است و خانواده ام هروقت خبرها را می شنوند مضطرب و نگران می شوند.» ۸ سال زندگی در کمپ کار آسانی نیست. زیر سقف هایی که با زبان بی زبانی از زندگی موقتی خبر می دهند. زندگی که گویی قرار نیست در آن سکون و آرامشی وجود داشته باشد. تخت های دوطبقه را دور تا دور کمپ چیده اند و هر کمپ گاهی تا صدها نفر کارگر را در خود جا می دهد. حالا علاوه بر گرما و رطوبت، تراکم جمعیت کمپ ها و سختی نفس کشیدن در این مکان را هم باید در نظر گرفت. سعید، رفیق محمد نیز مدت زیادی است در عسلویه مشغول به کار است. از قبل مشکل تنفسی داشته و حالا به پیشنهاد پزشک منطقه باید برای معالجه به تهران برود. اما مدت هاست این مسئله را به تأخیر می اندازد. منتظر است حقوقش را بگیرد و برود اما هنوز خبری از حقوق نشده است. می گوید: «هوای

محمد ۸ سال است برای کار در عسلویه خانه و خانواده اش در تهران را رها کرده. می گوید: «مردم خیال می کنند کارگران عسلویه وضع مالی خوبی دارند و پولشان از پاریس بالا می رود. اما حقوق ماهانه ما کمتر از یک میلیون و ۵۰۰ هزار تومان است. این درآمد شاید برای کارگری که در شهر خودش زندگی می کند مناسب باشد اما برای ما که سختی کارمان زیاد است منطقی نیست. اگر در هر نقطه ایران کارگران ۸ ساعت از روز کار کنند، در عسلویه میزان کار روزانه ما ۱۲ ساعت است. از طرفی حقوق های ما را دو ماه به دو ماه می دهند و این برای بسیاری از کارفرما ها به صورت عرف درآمده است و کارگران هم به ناچار آن را پذیرفته اند.» وقتی حرف دیدار با خانواده اش می شود پشت تلفن سکوتی طولانی می کند و می گوید: «دلنگم. سه ماهه است که ندیدمشان و این دلنگتی هرروز مثل خوره روحم را می خورد، چاره ای هم ندارم. تماس که می گیرند می گویم همه چیز خوب

زاویه دید

۸ سال زندگی در کمپ کار آسانی نیست. زیر سقف هایی که با زبان بی زبانی از زندگی موقتی خبر می دهند. زندگی که گویی قرار نیست در آن سکون و آرامشی وجود داشته باشد. تخت های دوطبقه را دور تا دور کمپ چیده اند و هر کمپ گاهی تا صدها نفر کارگر را در خود جا می دهد. حالا علاوه بر گرما و رطوبت، تراکم جمعیت کمپ ها و سختی نفس کشیدن در این مکان را هم باید در نظر گرفت.



هدیه کیمیایی

روزنامه نگار

یک روزهایی به هر جوانی که می خواست کار کند و خوب هم دستمزد بگیرد می گفتند برو عسلویه. می گفتند با درآمد ماهی ۲ میلیون چند سال کار می کنی و زندگی ات که روبه راه شد برمی گردی تهران و با لذت پول هایت را خرج می کنی. اما حقیقت ماجرا چیز دیگری بود. کارگران پتروشیمی های مختلف پارس جنوبی هیچ وقت حقوقی بالاتر از یک میلیون و ۲۰۰ هزار تومان نگرفتند. علاوه بر اینکه تعداد زیادی از آنها به علت شرایط بد کاری و آب و هوایی مجبور به ترک کار شدند. آن هم در حالی که ماه ها حقوق عقب افتاده داشتند. اعتراض های آنها برای دریافت حقوق هر چند وقت یکبار تیتتر خبرهای کارگری می شود و بعد از مدتی دوباره همه چیز رو به فراموشی می رود. خیلی کم پیش می آید که تغییری در سیستم کاری و دریافت حقوق آنها پیش بیاید. تعدادی از کارگران و مهندسان این منطقه مجرد هستند و آنها که همسر و فرزند دارند مجبورند مدت های زیاد دور از خانواده سر کنند. کار کردن در مجتمع های پتروشیمی در دمای ۴۲ درجه سانتی گراد و رطوبت ۹۵ درجه را کنار دلنگی و کار سخت بگذارید، حقوق های میلیونی بخشی از این شرایط طاقت فرسا را هم نمی تواند جبران کند.

گزارش دو

مصائب کار پاره وقت دانشجویان

دانشجویانی که خرج خودشان را در می آورند

علمی که از دانشجویان خواهند، خیلی زیاد است. حدود ۲۰ تا ۳۰ درصد دانشجوی های کارشناسی به صورت پاره وقت کار می کنند که به شدت به درشان لطمه می زند و باعث می شود بعضی وقتا نتوانند در کلاس هایشان شرکت کنند. اما هیچ چاره دیگری وجود ندارد. نمی شود با شکم خالی درس خواند. بعضی از استادا می گویند به ما ربطی ندارد، شما خرجتان را خودتان است، باید درس بخوانید. و در مقابل کوچک ترین کم کاری ما در کلاس بدترین برخورد را می کنند.» این درد دل ها تمامی ندارد. همیشه دانشجویانی هستند که کار می کنند و تعدادشان هم کم نیست. از طرفی باید هزینه تحصیل را بدهند و از طرف دیگر باید مدرکشان را بگیرند.

باید شهریه بدهد.» این روزها در هر فست فود یا کافه ای می توان دانشجویان در حال کار را دید؛ کارگرانی که به دلیل پاره وقت بودن کارشان معمولاً از بیمه و مرخصی هم محروم اند.

این ساعت های کار چه تاثیری بر روند تحصیل آنها می گذارد؟ علی در این باره می گوید: «در دانشگاه هایی از جمله دانشگاه



ما، اساتید مانع سر کار رفتن دانشجوی ها می شوند و میزان کار

و این موضوعی است که ویتترین را مرتب می کند می گوید: «پول غذای یک دانشجوی در ماه ۶۰ هزار تومان است و برای خوابگاه هم به طور متوسط ماهی ۱۰۰ هزار تومان باید هزینه کنی، کلی هزینه دیگر هم هست که مجبورت می کند کار کنی.» علی دانشجوی کارشناسی ارشد هوافضای دانشگاه تهران است و سه روز از هفته خود را در یک شیرینی فروشی در شرق تهران می گذراند. او دوره کارشناسی را در شهر زاهدان گذرانده و معتقد است هزینه های زندگی دانشجویان در هر شهری کمتر از تهران است و به همین دلیل دانشجویان پایتخت بیشتر به کار در کنار درس و دانشگاه خود مشغول اند، اما هزینه های یک دانشجوی تنها به شهریه خوابگاه و ژتون غذا محدود نمی شود